

روی‌کردهای نظری درباره ساخت و کارکرد اجرایی دولت در تاریخ ایران

ناصر صدقی*

(تاریخ دریافت: 92/11/8، تاریخ پذیرش: 93/8/7)

چکیده

در آثار و منابع نظری موجود، نظام سیاسی حاکم بر تاریخ ایران در شکل‌های مختلفی مانند پادشاهی «عادل و دیندار، دولت خودکامه و استبدادی» از نوع استبداد شرقی و «فئودال» بیان شده است. دیدگاه نخست را دبیران ایرانی در مقام کارگزاران و حاملان اصلی سنت پادشاهی ایرانی و نخبگان فکری و سیاسی متعلق به اندیشه سیاسی ایران‌شهری مطرح کرده‌اند و دو دیدگاه دیگر به جریان‌های فکری مغرب‌زمین و گفتمان‌های شرق‌شناسی تعلق دارد. در گفتمان شرق‌شناسی اروپایی، عموماً از دولت در تاریخ ایران به مصداقی از «استبداد شرقی» و «پاتریمونیا» متکی بر دیوان‌سالاری سلطه‌گر یاد شده است؛ در حالی که اندیشمندان مارکسیست-لنینیست متعلق به شرق‌شناسی روسی، دولت در تاریخ ایران را ساختار فئودالی و حافظ منافع طبقات فئودال معرفی کرده‌اند. با توجه به ایدئولوژیک و ارزشی بودن دیدگاه‌های یادشده درباره کارکرد دولت در تاریخ ایران، هدف این پژوهش ترسیم اصول و فضای گفتمانی

و تحلیل انتقادی مبانی معرفتی جریان‌های فکری مذکور درباره شناخت پدیده دولت در تاریخ ایران است.

واژه‌های کلیدی: دولت، جامعه‌شناسی سیاسی، استبداد شرقی، نظام فتودالی، پادشاهی عادل، تاریخ ایران.

1. مقدمه

تحقیق حاضر براساس این مسئله شکل گرفته که در پژوهش‌های تاریخی و جامعه‌شناختی تاریخ ایران، پدیده دولت - یکی از مهم‌ترین عناصر اساسی در موجودیت جامعه ایرانی در بستر شرایط تاریخی - به لحاظ ساختاری و کارکردی براساس چه رویکردهای نظری و مفهومی بررسی شده و مبانی معرفتی دیدگاه‌های طرح شده بر چه اصول و اساس گفتمانی استوار است. قدیم‌ترین دیدگاه درباره دولت در تاریخ ایران متعلق به نخبگان سیاسی جامعه ایرانی مانند ادیبان، منشیان و دیوانیان است که افکار آن‌ها در ادبیات موسوم به سیاست‌نامه‌نویسی یا اندرنامه‌نویسی متعلق به سنت اندیشه سیاسی ایران شهری بازتاب یافته است. در منابع و پژوهش‌های سیاسی و نظری مذکور که به نظام پادشاهی نگاهی آرمانی دارند، بهترین و تنها الگوی سیاسی ممکن و پذیرفته‌شده، نظام پادشاهی دارای منشأ الهی است که وظیفه اساسی‌اش، اجرای سنت‌های الهی مثل عدالت و دین و پاس‌داری از بندگان خدا در «ایران‌شهر» بوده است. در واقعیت‌های تاریخی، امکان تحقق الگوی آرمانی از نظام سیاسی نام‌برده وجود نداشته و آنچه همواره خود را در بستر شرایط تاریخی نشان می‌داده، گونه‌ای از نظام پادشاهی دوجبهی متمایل به پادشاهی عادل و به‌دین و پادشاهی ظالم و بددین بود؛ اما در هر دو شکل، ضرورت وجودی دولت به‌حدی بوده که موجودیت جامعه ایرانی همواره به وجود نظام پادشاهی در جغرافیای سیاسی ایران وابسته بود که کمترین کارکرد آن، صیانت از رعایا و تأمین امنیت و عدالت در جامعه بوده است. تحقق این کارکرد و مسئولیت در کل جغرافیای متعلق به جامعه ایرانی نیازمند برخورداری از ارتش قدرتمند و نظام دیوان‌سالاری براساس مشارکت و نقش‌آفرینی نظامیان، ادیبان و دیوانیان در جایگاه نخبگان اداری و سیاسی جامعه، و حاملان و حافظان چنین الگویی از نظام سیاسی بود.

در بخش دیگری از آثار و منابع موجود دربارهٔ ساخت و کارکرد دولت در تاریخ ایران - که متعلق به ایران‌شناسی اروپایی و سنت فکری شرق‌شناسی است - دولت نمونه‌ای از نظام سیاسی «آسیایی»، «استبداد شرقی» و «پاتریمونیا¹» و در شکل ساختار دیوان‌سالار و خودکامه بیان شده که به‌واسطهٔ قدرت نظامی افسارگسیخته و نظام اداری عریض و طویل، بر کل بخش‌های جامعه سلطه دارد و مهم‌ترین کارکردش، تصاحب مازاد تولید بخش‌های مختلف اقتصادی جامعه است. درمقابل این دیدگاه، نظریهٔ معارض با آن که به ایران‌شناسی روسی و جریان تاریخ‌نگاری مارکسیستی - لنینیستی تعلق دارد، مدعی است دولت در بخش بزرگی از تاریخ ایران به‌دلیل مبتنی بودن نظام اجتماعی بر ساختار و شیوهٔ تولید فئودالی، دارای ویژگی‌های نیمه‌متمرکز فئودالی و مبتنی بر مشارکت اشرافیت زمین‌دار و صاحب قدرت بوده و مهم‌ترین کارکرد آن، استثمار مالیاتی طبقات محروم و زحمت‌کش جامعه به‌واسطهٔ مشارکت نخبگان طبقات فئودالی، و تأمین منافع این طبقهٔ اجتماعی بوده است.

2. جنبه‌های ساختاری دولت در تاریخ ایران

2-1. دولت دیوان‌سالار و تمرکزگرا

در این دیدگاه، دولت در تاریخ ایران به‌صورت ساختار اداری عریض و طویل، متمرکز و مبتنی بر نظام دیوان‌سالاری گسترده نشان داده می‌شود که شخص حاکم در نقش «مستبد شرقی» به‌واسطهٔ چنین تشکیلاتی، بر بخش‌های مختلف جامعه اعمال سلطه و قدرت می‌کند (ولی، 1380: 31، 40-41 و 58). مطابق این دیدگاه - که به‌صورت برجسته در اندیشه‌های همایون کاتوزیان مطرح شده - دولت در تاریخ ایران به‌صورت ساختار اداری و اجرایی منسجم، مستقل و قائم به ذات و «فوق تمام جامعه» ظاهر می‌شود که نظام دیوان‌سالاری و قدرت نظامی مبنای اهرم‌های سلطهٔ آن بر جامعه را شکل می‌دهد (همایون کاتوزیان، 1377 ب: 22). در این روی‌کرد تحلیلی، دولت از آنجا به‌شکل ساختاری واحد و مسلط بر جامعه ظاهر می‌شود که جامعه به‌علت فقدان طبقات و گروه‌های اجتماعی مستقل و قدرتمند، به‌صورت تودهٔ اجتماعی یک‌دست درمقابل دولت به‌شکل یک هیئت اجتماعی فاقد قدرت، بی‌اراده و فرمان‌بردار صرف ظاهر می‌شود (همایون کاتوزیان، 1380: 1-2)؛ زیرا دولت به‌لحاظ تاریخی به‌دلیل سلطهٔ

مداوم اقتصادی، نظامی و نظارتی بر جامعه به واسطه تشکیلات دیوان‌سالاری، همواره مانع از شکل‌گیری طبقات، نهادها و انجمن‌های مستقل و ریشه‌دار در جامعه بوده و بر شهرها و نواحی اقامت جماعت‌های روستایی سلطه یک‌جانبه داشته است (سیف، 1380: 140-141؛ فشاهی، 1360: 29-37). براساس چنین الگوی تحلیلی از ساخت دولت که در نهایت به اظهارنظر درباره ساخت جامعه هم می‌انجامد، در یک طرف کلیت دولت با تمام تشکیلات دیوان‌سالاری، مجموعه صاحب‌منصبان دیوانی و قوای نظامی وابسته به شخص حاکم قرار می‌گیرد و در طرف دیگر انبوهی از مردم عادی جامعه در شکل جماعت‌های روستایی و اردوگاه‌های سیاسی شهری (سیف، 1380: 147-149، 153 و 161؛ فشاهی، 1360: 62 و 82). در فضای چنین الگوی نگرشی و تحلیلی است که پژوهشگری مانند همایون کاتوزیان (1381: 5-6) در نهایت به بیگانگی تاریخی جامعه و دولت «استبدادی» در ایران حکم می‌دهد و دولت را ساختاری فوق اجتماعی مطرح می‌کند که از یک سو نماینده هیچ‌یک از طبقات و گروه‌های اجتماعی جامعه ایرانی نبوده و از دیگر سو به واسطه تشکیلات اداری و دیوان‌سالاری بر مراکز شهری و واحدهای روستایی پراکنده مسلط بوده و مازاد تولیدی کانون‌های اقتصادی جامعه را به تصاحب درمی‌آورده است (همان، 349).

قرائت و نوع نگرش حاکم در جامعه‌شناسی سیاسی غربی و نظریات اندیشمندان متعلق به ارزش‌های فرهنگی و طبقاتی جامعه بورژوازی - که دولت را به‌لحاظ تاریخی عنصری مستبد و استثمارگر درمقابل جامعه‌ای بدون ترکیب طبقاتی و برخوردار از نهادها و انجمن‌های مستقل و صاحب قدرت می‌داند - در شکل‌گیری دیدگاه مذکور درباره ساختار و جایگاه دولت در تاریخ ایران نقش اساسی داشته است. در آثار و افکار اندیشمندان متعلق به فرهنگ سیاسی و ارزش‌های جامعه بورژوازی اروپایی، الگوی مطلوب از ساختار سیاسی و دولت در جامعه آن است که نظام سیاسی موجود براساس تصمیم‌ها و علایق نظام طبقاتی موجود و همسو با منافع و خواسته‌های آن‌ها عمل کند. با توجه به اینکه به‌لحاظ تاریخی، الگوی نظام اجتماعی و طبقاتی مورد نظر در چنین دیدگاهی در تاریخ ایران وجود نداشت، در نتیجه دولت هم نمی‌توانست نماینده طبقات اجتماعی جامعه باشد. بنابراین، درمقابل چنین الگوی تحلیلی که برگرفته از ارزش‌های علوم انسانی متعلق به جامعه بورژوازی و سرمایه‌داری اروپایی و «ایدئولوژی لیبرال» بوده،² جوامعی مثل ایران (نمونه‌ای از جامعه مشرق‌زمین) در شرایط فقدان

روی‌کردهای نظری دربارهٔ ساخت و کارکرد اجرایی ... ناصر صدقی

ویژگی‌های مطلوب مفروض برای جامعه و دولت غربی، جامعه‌ای بدون ساختار طبقاتی، و با دولتی مستبد، بدون منشأ، مشروعیت و مبانی اجتماعی تعریف می‌شود.³ مطابق این تحلیل، نوعی الگوی نظری به‌ظاهر منطقی و معقول و لزوماً نه واقعی ایجاد می‌شود که براساس آن، دولت یا وابسته به جامعه است و نمایندهٔ طبقات و نهادهای اجتماعی فعال در آن محسوب می‌شود یا به‌پشتوانهٔ تشکیلات دیوان‌سالاری خود، درمقابل و در رأس جامعه قرار می‌گیرد. این الگوهای تحلیلی معطوف به توضیح دولت و جامعهٔ فئودالی و مدرن، و دولت و جامعهٔ آسیایی است که اولی متعلق به اروپا و در شکل دولت نیمه‌متمرکز و طبقاتی بوده و دومی از آن جوامع آسیایی و عموماً غیراروپایی است که تحت سلطهٔ دولت بوروکراتیک و مستبد شرقی و آسیایی بوده است (ابراهامیان، 1387: 1-2).

جدای از آثار و پژوهش‌های گفتمان موسوم به شرق‌شناسی، دربارهٔ این تصور که دولت در تاریخ ایران همواره دارای قدرت و تشکیلات اداری متمرکز و مسلط بر تمام بخش‌های جامعه بوده و جامعه هم همواره در عرصه‌ای تاریخی غایب بوده، نباید از ساخت و جایگاه دولت در ایران معاصر که با شکل‌گیری نظام سیاسی پهلوی نمود یافت، غفلت کرد؛ زیرا برای اولین بار در دورهٔ معاصر و در فضای شکل‌گیری نظام سیاسی پهلوی به‌عنوان الگویی از دولت شبه‌مدرن و بوروکراتیک، جامعهٔ روشن‌فکری و نخبگان اندیشمند ایرانی دربارهٔ جایگاه دولت در جامعه ذهنیت ملموس پیدا کردند؛ به‌طوری که چنین شناختی از جایگاه دولت مدرن در دورهٔ معاصر را که به پشتوانهٔ قدرت اقتصادی ناشی از فروش نفت، اشراف و سلطهٔ نظامی، اطلاعاتی و بوروکراتیک متمرکز بر شئون جامعه داشت، به جایگاه دولت در تاریخ ایران سرایت دادند (صدقی، 1391: 143).

2-2. دولت در شکل نظام اداری فئودال

مطابق دیدگاه دیگر که در سنت شرق‌شناسی روسی و تاریخ‌نگاری مارکسیستی و در قالب نظریهٔ «فئودالیسم» و «دولت فئودال» مطرح شده است (پتروشفسکی، 1344: 1؛ اشرافیان و آرنوا، 2536: 299 و 307)، دولت در تاریخ ایران به‌دلیل نسبت دادن خاستگاه طبقات فئودالی به آن، دارای ویژگی‌های فئودالی نشان داده می‌شود. این روی‌کرد نظری به تاریخ ایران از زمانی شکل گرفت که پس از انقلاب اکتبر 1917 «دانشمندان شوروی وجود فئودالیسم را در ایران به‌طور

علمی ثابت» کردند (اشرفیان و آرنوا، 2536: 46). این اقدام، خود را براساس «متدلوژی مارکسیست - لنینیست» نشان داد (پطروشفسکی، 1359: 34) و هدف آن درمقابل سنت شرق‌شناسی اروپاییان، «مبارزه علیه مرکزگرایی، استعمارگرایی و نژادگرایی اروپایی» و «رد گرایش‌های بورژوازی» در مطالعات شرق‌شناسی بود (همان، 32-33). در تفکر مارکسیستی، دولت فی‌نفسه جایگاه مستقل حقوقی و نهادی ندارد و فقط به‌عنوان بازتاب عناصر زیربنایی چون نظام اقتصادی و تولیدی، و نماینده طبقه اقتصادی مسلط بر جامعه و مناسبات حاکم در چنین فضایی مطرح است (وینسنت، 1381: 222-223). با توجه به اینکه در سنت تاریخ‌نگاری مذکور، بخش زیاد تاریخ ایران مبتنی بر شیوه تولید و ساختار فئودالی فرض می‌شود (از دوره ساسانی تا مشروطه)، در نتیجه دولت هم به‌دلیل داشتن مبانی طبقاتی فئودالی دارای ساختار اداری فئودالی و نیمه‌متمرکز بوده است؛ به‌گونه‌ای که در چنین اوضاعی، تنها ابزار ممکن اعمال قدرت و نفوذ دولت در «فئودالیسم شرقی»، مشارکت و نقش فئودال‌ها در جامعه از راه فعالیت این طبقه در چارچوب دولت فئودالی بوده است (ولی، 1380: 130-131).

در روی‌کرد تحلیلی تاریخ ایران براساس الگوی فئودالی، اشرفیان سیاسی زمین‌دار، حاکمان، مالکان و زمین‌داران محلی، رئیس‌های قبایل و امیران نظامی مصادیق طبقات اجتماعی فئودال قلمداد شده، دولت هم در نقش نماینده «طبقات اجتماعی» فئودال نام‌برده ظاهر می‌شود (پطروشفسکی، 1344: 10-11، 60-62، 85-86 و 168). به عبارت دیگر، در طول تاریخ فئودالی ایران، «تکیه‌گاه اجتماعی حکومت شاه طبقه فئودال بود [...] که مؤثرترین و ممتازترین آن‌ها اشراف نظامی - فئودال» بودند (اشرفیان و آرنوا، 2536: 118) که مصادیق آن به‌طور مشخص عبارت بودند از: «اشراف نظامی قبیله‌ای»، «فئودال‌های مالک محلی»، «روحانیون» و «بوروکراسی کشوری» (همان، 129-131؛ پیگولوسکایا و دیگران، 1353: 249؛ نعمانی، 1358: 248-251 و 289). مطابق این الگوی تحلیلی همچنان‌که منشأ و مبنای قدرت دولت فئودالی مشارکت طبقات فئودالی مذکور بود، سقوط نظام‌های سیاسی و پادشاهان در تاریخ ایران به‌واسطه «بهره‌کشی فئودالی» فئودال‌ها، دگرگونی‌ها و تضاد طبقاتی حاکم در جامعه فئودالی بوده است؛ یعنی «جنش‌های خلق» و «مبارزه استشارشوندگان علیه ستم فئودالی که در قیام‌ها و جنش‌های نیرومند کشاورزان و برخی چادرنشینان و فقیران شهری منعکس می‌گردید» موجب «انهدام استبداد فئودالی» می‌شد (اشرفیان و آرنوا، 2536: 117 و 255-260). در این

دیدگاه، الگویی ساختاری از دولت در تاریخ ایران ارائه شده است که به لحاظ نظری و ادعاهای مبتنی بر واقعی و تاریخی بودن، در شکل نسخهٔ معکوس دولت در خوانش‌های آسیایی ظاهر می‌شود. با توجه به اینکه در این دیدگاه جامعهٔ ایرانی به لحاظ تاریخی بر اساس ساختار طبقاتی فئودالی فرض می‌شود و مصادیقی برای طبقات اجتماعی موجود هم ذکر می‌شود، در نتیجه نظام سیاسی حاکم هم به عنوان «دولت فئودال» و نمایندهٔ «طبقه فئودال‌ها» ظهور می‌یابد (پطروشفسکی، 206:1344؛ اشرافیان و آرنوا، 2536:33-34). همچنان‌که تعبیر دیوان‌سالار از موجودیت و تشکیلات دولت در تاریخ ایران اساس دیدگاه آسیایی به ساخت دولت در تاریخ ایران را شکل می‌دهد، در روی‌کرد فئودالی، «سلسله‌مراتب فئودالی» جای‌گزین سلسله‌مراتب نظام دیوان‌سالاری می‌شود و شخص حاکم در رأس قرار می‌گیرد و امرای نظامی، اشرافیان سیاسی زمین‌دار، مقطعان و در نهایت قاطبهٔ روستاییان بدون زمین که به شیوهٔ فئودالی اسکان یافته و مورد «بهره‌کشی» فئودالی قرار گرفته‌اند، به عنوان مصادیقی از سلسله‌مراتب فئودالی در تاریخ ایران ذکر می‌شوند (نعمانی، 1358:221-222). در چنین اوضاعی است که «فئودالیسم اداری» و ادارهٔ غیرمتمرکز قلمرو سیاسی و بخش‌های اقتصادی جامعه به الگوی غالب نظام سیاسی - اداری در تاریخ ایران مبدل می‌شود (ورداسبی، 1354:72-74).

3. جنبه‌های کارکردی دولت در تاریخ ایران

3-1. اجرای عدالت، دین‌داری و رعیت‌پروری

این دیدگاه در ادبیات سیاسی و نگاه تاریخی نخبگان و دیوان‌سالاران ایرانی ریشه دارد و برخلاف خوانش‌های لیبرالیستی و مارکسیستی، با نگرشی ایجابی، نظام پادشاهی عادل و دین‌دار را بهترین الگوی حکومت در تاریخ دیرینهٔ ایران نشان می‌دهد؛ به طوری که نتایج چنین دیدگاهی به دولت در تاریخ ایران را - که در دورهٔ معاصر هم به شکلی به ظاهر مدرن و منطبق با شرایط زمان خود را نشان داد - می‌توان در عمل‌کرد نخبگان سیاسی و دیوانی ایرانی مشاهده کرد که به تعریف و توجیه مبانی سلطنت ایرانی در عصر پهلوی پرداختند (توفیق، 1390). در این دیدگاه که برخاسته از تاریخ و فرهنگ نخبگان سیاسی جامعهٔ ایرانی یعنی دبیران و وزیران است، نگاهی ذاتاً مثبت به موجودیت تاریخی دولت و کارکردهای اجرایی آن در جامعه وجود

دارد؛ به طوری که محافظت از مرزها، صیانت از رعایا و عامه در مقابل معارضان، ایجاد امنیت و عدالت، و پاس‌داری از دین و مذهب رایج در جامعه از کارکردهای اساسی دولت است. در این دیدگاه که نخبگان سیاسی دل‌بسته به ارزش‌های نظام پادشاهی آن را بیان کرده‌اند، دولت در شکل ساختاری متمرکز و دیوان‌سالار که به فرمان‌های پادشاه عمل می‌کند، در مقام یگانه ارزش و مطلوب در حیات سیاسی ایرانیان مطرح شده است. همچنان که در مقابل آن، نظام سیاسی موسوم به ملوک‌الطوایفی قرار داشته که مصداقی از پراکندگی و «هرج و مرج» سیاسی بود؛ زیرا از نگاه نخبگان سیاسی که خود از صاحب‌منصبان دیوان‌سالار بودند، کارکردهای اجرایی مورد انتظار از دولت و نظام سیاسی در جامعه و تاریخ ایران فقط در سایه نظام پادشاهی دیوان‌سالار، متمرکز و مقتدر تحقق می‌یافت. این کارکردها در نظام سیاسی ملوک‌الطوایفی نه تنها تأمین نمی‌شد؛ بلکه نتایج عکس آن حاصل می‌شد که همان بی‌نظمی، آشوب، و رواج ظلم، ناامنی و بی‌عدالتی در جامعه بود.

به نظر می‌رسد اساس چنین تفکری درباره نظام پادشاهی دیوان‌سالار و متمرکز در تاریخ و فرهنگ سیاسی ایرانیان به الهیات کیهانی متعلق به آیین زرتشتی و تجربیات نخستین حضور اقوام ایرانی در این سرزمین برمی‌گردد. آثار این اندیشه را در نظریه جغرافیایی هفت‌اقلیم ایرانیان و جایگاه اقلیم ایران‌شهر در آن به‌عنوان مرکز سرزمین‌های موجود، سرزمین مقدس و محل سکونت ایرانیان می‌توان دید. نخستین اشارات به این نظریه که برگرفته از اقلیم‌شناسی اسطوره‌ای و دینی ایرانیان باستان بوده، در گاتها، متون پهلوی و کتاب دینی *اوستا* دیده می‌شود. براساس این اشارات، «ایران‌شهر» یا همان «ایرانویج» نخستین، در نگاه جغرافیایی و اندیشه دینی ایرانیان دارای چنان اهمیت و تقدسی بوده که به‌لحاظ موقعیت جغرافیایی و اقلیمی، آنجا را بهترین نقطه عالم و از نظر جایگاه آن در خلقت و جهان‌بینی دینی زرتشتی، مکانی مقدس و برابر با بهشت و مورد عنایت ویژه اهورامزدا می‌دانستند. مطابق چنین نگرشی بوده که در کتاب *بندهش* (که اسطوره خلقت و جریان و فرجام آن مطابق جهان‌بینی زرتشتی است) از زبان مزدا، خدای زرتشتیان، در مورد «ایرانویج»، سرزمین ایرانیان، چنین آمده است: «اگر من نمی‌آفریدم مینوی بوم و سرزمین را همه مردم به ایرانویج می‌شدند، به سبب خوشی آنجا زیرا نخست از جای‌ها و روستاها ایرانویج بهترین سرزمین آفریده شد» (فرنیغ‌دادگی، 1380: 133). حتی در همین اثر دینی - که از متون اواخر عصر ساسانی است - نمایی از موقعیت جغرافیایی نواحی و

شهرها و سرزمین‌های واقع در ایران‌شهر به‌عنوان مرکز عالم ایرانی و محل سکونت ایرانیان آمده است که از مرو، بلخ و سیستان در شرق تا ارمن و آذربایجان در غرب را شامل می‌شد (همان، 133-134).

براساس چنین الگوی نگرشی به جغرافیای ایران‌شهر و ضرورت حفظ موجودیت و یک‌پارچگی تاریخی آن بوده است که در اندیشهٔ سیاسی ایران‌شهری، پادشاهی عادل و دین‌دار، و دین و سیاست عناصری به‌هم پیوسته و همزاد مطرح شده‌اند که موجودیت‌بخش و تداوم‌بخش برای یک‌پارچگی و پاس‌داری از جغرافیای ایران‌شهر و ساکنان آن بودند (رستم‌وندی، 1388: 34). به‌اعتبار همین نگرشی دینی - سیاسی و جغرافیایی (بارشاطر، 1373: 479)، ایران‌شهر به‌عنوان کلیتی واحد و به‌هم پیوسته ظهور می‌یافت که باید وحدت و موجودیت جغرافیایی و دینی آن حفظ می‌شد. این وحدت تحقق نمی‌یافت مگر در سایهٔ وجود دین درست، و حمایت پادشاهی قدرتمند و متکی بر نظام دیوان‌سالاری⁴. بر همین اساس، در نگاه نخبگان و دیوان‌سالاران ایرانی اعم از دبیران، وزیران و عالمان دینی، پاس‌داری از مذهب رایج و جغرافیای ایران‌شهری و حفظ یک‌پارچگی آن ضرورت‌هایی بوده که تحقق هر دو درگرو وجود پادشاهی عادل و دین‌دار و برخوردار از تشکیلات دیوان‌سالاری و قدرت نظامی (به‌عنوان اهرم‌های قدرت چنین نظامی) بود.

این نظریه را قشرهایی در طول تاریخ و فرهنگ سیاسی ایران مطرح کردند که در قالب ادبیات موسوم به سیاست‌نامه‌نویسی تداوم یافت. این گروه‌ها همان دبیران، وزیران و عالمان دین بودند که در مقام صاحبان قلم و اندیشه، مؤسسان و حاملان سنت‌های دیوان‌سالاری دینی و ارزش‌های آن در طول حضور دولت در تاریخ ایران به‌شمار آمده‌اند که موجودیت و منافع همه‌جانبه‌شان به موجودیت نظام پادشاهی متمرکز دیوان‌سالار و دین‌دار وابسته بود. با توجه به اینکه این طبقات اجتماعی به موجودیت نظام پادشاهی و سنت‌های اداری و دیوان‌سالاری آن گره خورده بود، برای تضمین بقای چنین ساختاری در تاریخ ایران، تعریف مبانی مشروعیتی، دادن وجههٔ مقدس و قائل شدن به وظایف دینی برای نظام پادشاهی مهم‌ترین اقدامی بود که از طرف قشرهای نام‌برده صورت گرفت؛ همچنان‌که مطرح شدن پادشاه و حاکم سیاسی به‌عنوان مقامی مقدس و برخوردار از الوهیت در ذهنیت تاریخی و فرهنگ سیاسی عامهٔ ایرانیان در طول تاریخ هم ناشی از اندیشه‌های سیاسی نخبگان نام‌برده و در جهت تأمین اهداف آن‌ها بوده

است. ضمن اینکه مطرح شدن نظام سیاسی مبتنی بر کدخدایی و حکومت ملوک‌الطوایفی و محلی به‌عنوان الگویی از هرج و مرج سیاسی و امری مذموم، وجه دیگری از ضرورت‌ها و اهداف فشرها و نخبگان سیاسی - فرهنگی بود (کارنامه اردشیر بابکان، 1378: 113). اساس این تفکر دراصل به فرهنگ سیاسی⁵ و ارزش‌های طبقاتی و نخبه‌گرای جامعه زرتشتی - ساسانی برمی‌گشت که به دلیل حضور تاریخی دبیران، وزیران و علمای دینی ایرانی در دوره اسلامی، اصول چنین تفکری درباره جایگاه دولت در تاریخ ایران تا دوره معاصر در فرهنگ سیاسی دبیران و نخبگان متعلق به اندیشه سیاسی ایران شهری، به‌عنوان یک ارزش تداوم داشت.

3-2. خودکامگی و عقب‌ماندگی

غالب‌ترین دیدگاه درباره کارکرد اجرایی دولت در تاریخ ایران به ادبیات سیاسی و نظریات اندیشمندان و نظریه‌پردازان متعلق به فرهنگ و ارزش‌های سیاسی بورژوازی غرب مربوط است که در طول چند دهه اخیر در افکار و آثار بسیاری از محققان ایرانی مطرح شده است. در این دیدگاه که ذاتاً نگاهی سلبی به کارکرد اجرایی دولت در تاریخ ایران دارد، مهم‌ترین کارکرد اجرایی دولت، اعمال خودکامگی و استثمار اقتصادی مردم از طریق مجموعه تشکیلات دیوان‌سالاری است (همایون کاتوزیان، 1381: 7-8)؛ به طوری که به لحاظ تاریخی، مردم در هر موقعیتی همواره درمقابل چنین شکلی از دولت «استبدادی [...]» به مفهوم عام کلمه شرقی امنیت و آسایش» نداشتند و پیوسته در «هراس و وحشت» به سر می‌بردند (همان، 62-63). در این دیدگاه، سیمایی از دولت مستبد و «مساوات‌طلبانه» شرقی در تاریخ ایران نشان داده می‌شود که با بدنه جامعه دارای بیگانگی، تضادها و شکاف اساسی است (همایون کاتوزیان، 1377 الف: 63) و به علت فقدان قانون در «برابر قدرت عربیان» آن، همگی «از صدراعظم تا مردم عادی» برابرند. درواقع، الگویی از دولت خودکامه درمقابل جامعه وجود دارد که بیشتر دربرابر الگوی دولت قانونمند و طبقاتی مفروض در تاریخ اروپا تعریف شده است؛ یعنی در این دیدگاه اگر موجودیت و کارکرد دولت در تاریخ اروپا براساس عنصر تضاد طبقاتی تبیین می‌شود، در شرایط فقدان نظام طبقاتی در تاریخ ایران، موجودیت و کارکرد دولت براساس عنصر تضاد آن با جامعه توضیح داده می‌شود⁶ (همایون کاتوزیان، 1381: 58 و 98-102)؛ زیرا «در ایران پایدارترین معادل برای تضاد یا حتی دشمنی طبقاتی موجود در اروپا، تضاد کل مردم با دولت

بوده است» (همایون کاتوزیان، 1377 الف: 64). البته، مطابق این دیدگاه، دولت خودکامه در طول تاریخ ایران با جامعه دارای تضاد و شکاف‌های جدی بوده؛ اما به‌جهت سلطه بر کل منابع اقتصادی و بخش مالکیت و زمین‌داری، امتیاز بهره‌مندی از منابع اقتصادی جامعه را توسط تشکیلات دیوان‌سالاری در اختیار داشت و بدین گونه در چارچوب مناسبات یک‌طرفه و استبدادی، رابطهٔ خود را با جامعه حفظ و موجودیتش را بر آن تحمیل می‌کرد (همان، 65-66 و 73). در پی چنین شرایط و سیاست‌هایی، دولت در تاریخ ایران «هم فوق ملت و جامعه» قرار می‌گرفت و هم «در برابر آن»؛ در نتیجه «افراد و طبقات اجتماعی دولت را دشمن بالقوه و بالفعل موجود» می‌دانستند (همایون کاتوزیان، 1374: 63).

به‌نظر می‌رسد فراتر از واقعیت‌های تاریخی مربوط به ساخت دولت در تاریخ ایران، مسائل غایت‌گرایانه و هنجاری در مطرح شدن دیدگاه یادشده دربارهٔ کارکرد دولت در تاریخ ایران نقش اساسی داشته است. در بخش مهمی از پژوهش‌های شرق‌شناسی، در مقابل مسئلهٔ «رشد و پیش‌رفت» جوامع اروپایی، مسئلهٔ اساسی تاریخ ایران، شناخت مقولهٔ «عقب‌ماندگی تاریخی» و موانع پیش‌رفت آن بوده است (علمداری، 1379: 47 و 56)؛ به‌طوری که مباحث و دیدگاه‌های مربوط به ساخت و موجودیت دولت در تاریخ ایران بیشتر در ارتباط با چنین مقوله‌ای قرار می‌گیرد و معنی پیدا می‌کند؛ زیرا عقیده بر آن است که عامل اساسی عقب‌ماندگی تاریخی ایران و از جمله نبود نظام اجتماعی طبقاتی و لوازم و شرایط آن (مانند مالکیت خصوصی، سلطهٔ دولت مستبد یا نظام سیاسی دیوان‌سالار و استعمار جامعه)، تحمیل مالیات‌های سنگین و تصاحب مازاد تولیدی بخش‌های اقتصادی جامعه بوده است (سیف، 1380: 141-142؛ علمداری، 1379: 68-69 و 71-72؛ همایون کاتوزیان، 1374: 63). در واقع، با عنایت به چنین روی‌کرد تحلیلی است که در علت‌یابی و تحلیل زمینه‌های تاریخی عقب‌ماندگی مفروض برای جامعهٔ ایرانی، دولت جایگاه تعیین‌کننده‌ای می‌یابد (ولی، 1380: 55)؛ زیرا در این دیدگاه دولت به‌عنوان امری مستقل موضوع پژوهش نیست و مباحث مطرح دربارهٔ آن نیز بیش از آنکه برگرفته از واقعیت‌های چنین مقوله‌ای در طول تاریخ پرفرازونشیب ایران باشند، در زیرمجموعهٔ مسئلهٔ کلی عقب‌ماندگی تاریخی ایران و علت‌شناسی آن تعریف می‌شوند؛ همچنان‌که مسئلهٔ یادشده هم به‌شکل مستقل، برگرفته از واقعیت‌های تاریخ ایران نبوده و خود آن به‌عنوان بدیلی منفی از مسئلهٔ تاریخی پیش‌رفت و توسعه و چرایی شکل‌گیری آن در

تجربیات تاریخی جوامع اروپایی بوده است.⁷ در این تفکر، علت شکل نگرفتن «استقلال عمل فئودالی در کشاورزی یا شهروندی بورژوازی در شهرها» در طول تاریخ ایران - که می‌توانست زمینه‌های رشد و پیشرفت از نوع اروپایی را فراهم کند - حاکم بودن دولت مستبد در تاریخ ایران و سلطه یک‌جانبه آن بر کل جامعه است (همایون کاتوزیان، 1377 ب: 42؛ علمداری، 1379: 146-147). درنهایت، کارکرد دولت در تاریخ ایران به مسئله عقب‌ماندگی تاریخی جامعه ایرانی گره خورده و علت‌العلل عقب‌ماندگی تاریخی ایران - که خود را در شکل عدم تحقق نظام فئودالی یا زمینه‌های سرمایه‌داری از یک سو و فروغلتیدن در چرخه تاریخی راکد و بی‌نتیجه نشان می‌داد - نوع نظام سیاسی حاکم بر آن است که شکلی مستبد و دیوان‌سالار داشت (علمداری، 1379: 141؛ همایون کاتوزیان، 1374: 64).

3-3. سلطه و استثمار فئودالی جامعه

این دیدگاه دراصل برخاسته از همان منابع و آثار شرق‌شناسی متعلق به جامعه بورژوازی غربی و آثار اندیشمند شاخص آن، یعنی مارکس است که بعدها خوانش لنینیستی هم به آن افزوده شد. در این رویکرد، دولت در یک جامعه طبقاتی فی‌نفسه دارای کارکردهای استثماراری معطوف به تأمین منافع طبقه مسلط جامعه ظاهر می‌شود. در رویکرد طبقاتی و فئودالی به موجودیت و ساختار دولت در تاریخ ایران، با توجه به اینکه دولت نماینده طبقات صاحب مالکیت فئودالی فرض می‌شود، مهم‌ترین کارکردش جنبه استثماراری و سلطه‌گر آن بر طبقات زیردست است. درواقع، گونه‌ای از استثمار اقتصادی فئودالی است که به شکلی «استبدادی» صورت می‌گرفت (اشرفیان و آرنوا، 2536: 115). این استثمار مالی و اقتصادی به‌واسطه اتحاد «دولت فئودالی» با فئودال‌ها صورت می‌گرفت و خود را در شکل‌هایی مانند «ستم مالیاتی»، «ستم فئودالی» و «بهره فئودالی» نشان می‌داد و درنهایت، به «تضاد و مبارزات طبقاتی» طبقات تحت سلطه و «قیام‌های خلقی» و «توده‌ها» منجر می‌شد (همان، 304-306). اگر در خوانش آسیایی از تاریخ ایران و نقش دولت در آن، تعارض بین دولت و جامعه به‌عنوان قطب‌های متضاد جریان دارد، در خوانش فئودالی، این تضاد بین نمایندگان طبقه فئودالی و خلق‌های تحت استثمار و دولت فئودالی در مقام نماینده اشرفیان فئودال جامعه ظاهر می‌شود که مازاد تولید طبقات تحت سلطه را تصاحب می‌کرد و اساس «روابط فئودالی» را در نظام فئودالی

شکل می‌داد (نعمانی، 1358: 258)؛ به طوری که اگر در اجتماعات روستایی خاندان حاکم، لشکریان، صاحب‌منصبان عالی‌رتبهٔ دیوانی و عالمان دینی در نقش فئودال‌های زمین‌دار در مقابل کشاورزان بدون زمین قرار داشتند، در شهرها هم تاجران بزرگ در قطب مخالف پیشه‌وران و بینوایان شهری قرار گرفته بودند. در چنین شرایطی، دولت فئودالی هم به پشتوانهٔ طبقات فئودالی در جامعه اعمال قدرت و نفوذ می‌کرد و به نمایندگی از آن‌ها با «بی‌رحمانه‌ترین شکل‌های بهره‌کشی فئودالی» به استثمار «خلق‌های تحت ستم» می‌پرداخت (پیگولوسکایا و دیگران، 1353: 146، 187-190 و 249؛ پطروشفسکی، 1357: 79 و 87-88؛ نعمانی، 1358: 383). در این الگوی تحلیلی، وجود و افزایش تضادهای طبقاتی در دوره‌های مختلف تاریخی نویدبخش روندهای ترقی‌خواهانه و تکاملی جامعهٔ فئودالی بود که خود را غیر از تضاد بین طبقات اجتماعی و دولت فئودالی با طبقات تحت «ستم» و «استثمار» مانند روستاییان و قشرهای پایین و متوسط شهری (پطروشفسکی، 1357: 87-88)، در شکل تضادهای درون‌ساختاری بین فئودال‌ها مانند امرای نظامی کوچ‌گرد، صحرانشین، ساکن، غیرصحرانشین، کارمندان کشوری، دیوان‌سالاران و روحانیون هم نشان می‌داد که دسته‌ای به عدم تمرکز فئودالی عقیده داشتند و دسته‌ای دیگر دارای گرایش‌های تمرکزگرای فئودالی بودند (پطروشفسکی، 1357: 47-48، 92-93 و 96).

4. نتیجه

شناخت پدیدهٔ دولت در تاریخ ایران بیشتر در فضای گفتمانی ایدئولوژیک و آکنده از گرایش‌های ارزشی معطوف به منافع و علایق طیف‌ها و قشرهای اجتماعی صاحب‌اندیشه صورت گرفته است. نخبگان و اندیشمندان ایرانی وابسته به اندیشهٔ سیاسی ایران‌شهری دولت را در یک فضای ایدئولوژیک دینی مرتبط با ارزش‌ها و علایق فرهنگی، سیاسی و اجتماعی متعلق به طیف‌های اجتماعی دبیران، دیوانیان و عالمان دینی فعال در بدنهٔ نظام سیاسی پادشاهی تعریف کرده‌اند. در فرهنگ سیاسی نخبگان ایرانی که مبانی اندیشهٔ سیاسی ایران‌شهری را تعریف کرده‌اند، در عرصهٔ حیات و اندیشهٔ سیاسی، عدالت و به‌دینی، و ظلم و هرج‌ومرج و بددینی مفاهیمی بنیادی بودند که همواره جایگاه و کارکرد دولت براساس میزان

نسبت و رابطه‌اش با این مفاهیم تعریف می‌شد. این مفاهیم هیچ‌گاه جنبه انتزاعی نداشتند؛ بلکه عدالت به معنای حفظ جایگاه قشرهای اجتماعی دخیل در نظام پادشاهی (مانند علمای دینی، دیوان، دیوانیان و نظامیان) بوده است و به دینی هم به معنای پای‌بندی به علایق و گرایش‌های مذهبی این گروه‌های اجتماعی؛ همچنان‌که ظلم در معنای بر هم خوردن منافع و جایگاه اجتماعی قشرهای اجتماعی نام‌برده در نظام پادشاهی بوده، بددینی و هرج و مرج نیز به معنای از هم پاشیدن ایدئولوژی و آیین رسمی حاکم و سلسله‌مراتب اجتماعی متعلق به چنین ساختاری در عرصه حیات اجتماعی و موقعیت رعایا و طبقات مختلف اجتماعی به‌شمار می‌رفته است. با توجه به چنین شرایطی بوده که چرایی مطرح شدن پادشاهی عادل، دین‌دار و دیوان‌سالار به‌عنوان تنها و بهترین الگوی سیاسی ممکن در اندیشه نخبگان سیاسی ایرانی در طول تاریخ جامعه ایرانی معنادار می‌شود.

مطرح شدن دولت به‌عنوان ساختاری مستبد و دیوان‌سالار یا فئودال و استثمارگر در خوانش‌های لیبرالی و مارکسیستی - لنینیستی هم خود در فضای ایدئولوژیک عرفی و دنیوی، با گرایش‌های غایت‌گرایانه معطوف به علایق و منافع فرهنگی و سیاسی نخبگان و روشن‌فکران متعلق به وجوه دوگانه گفتمان مدرنیته غربی صورت گرفته است. در این گفتمان‌ها، اساساً به جایگاه و کارکرد دولت در تاریخ ایران نگاهی منفی وجود دارد؛ زیرا در هر دو دیدگاه، دولت در نقش عامل تاریخی مستبد و استثمارگر ظاهر می‌شود که در مقابل تغییرات مطلوب مورد نظر نقشی بازدارنده دارد. در خوانش آسیایی و استبدادی از دولت در تاریخ ایران، جامعه ایرانی به‌لحاظ ساختاری، در حکم پدیده‌ای نشان داده می‌شود که قابلیت‌های درونی تحول به‌سمت ساختارهای لیبرالی و سرمایه‌داری را ندارد. در این وضعیت تاریخی، دولت استبدادی و دیوان‌سالار به‌سبب ممانعت از پیدایش ساختار طبقاتی متحول‌کننده، در پیدایش و استمرار آن نقش اساسی داشته است. با توجه چنین شرایطی، تنها امکان خروج از عقب‌ماندگی، تأسیس نظام سیاسی براساس علایق و منافع طبقات اجتماعی منطبق با الگوی تحول جامعه طبقاتی بورژوازی بود؛ زیرا تنها الگوی ممکن پیش‌رفت و توسعه را الگوی بورژوازی آن در شکل توسعه مبتنی بر ساختار و تحول نظام طبقاتی و شکل‌گیری نهادهای مدنی می‌دانستند. همچنان‌که در خوانش فئودالی هم علت تلاش برای اثبات بنیان و ساختار فئودالی دولت در تاریخ ایران ناشی از این ارزش غایت‌گرایانه بوده که وجود فئودالیسم را یکی از مراحل اساسی

تکامل اجتماعی در راستای الگوی تکامل ادواری تاریخ می‌دانستند که غایت آن شکل‌گیری جامعهٔ سوسیالیستی بدون طبقه بود که در آن دیگر به وجود دولت طبقاتی نیازی نبود. در واقع، تلاش برای اثبات وجود دولت فئودالی در تاریخ ایران در ادامهٔ اثبات وجود دولت برده‌داری، نشان دادن تداوم و تحول دولت فئودالی براساس تحول جامعهٔ فئودالی به سمت جامعه و دولت بورژوازی، و در نهایت تحول آن به سوی جامعهٔ سوسیالیستی منطبق با الگوی دولت و جامعه در شوروی سوسیالیستی بود.

پرسی که در پایان مطرح می‌شود این است که چگونه می‌توان خارج از فضای گفتمانی خوانش‌ها و دیدگاه‌های ایدئولوژیک بحث‌شده، پدیدهٔ دولت را در تاریخ ایران براساس تجربیات تاریخی آن بازبینی کرد و دربارهٔ ساخت و کارکرد اجرایی آن دیدگاه‌های مقرون به واقع‌گرایی را مطرح کرد؛ زیرا به نظر می‌رسد فراتر از واقعیت‌ها، داده‌ها و فاکت‌های تاریخی، مشکل فراروی شناخت واقع‌گرایانه و غیرایدئولوژیک پدیدهٔ دولت در تاریخ ایران و بالطبع جایگاه آن در وضعیت کنونی جامعهٔ ایرانی، امری گفتمانی و نگرشی است.

پی‌نوشت‌ها

1. با توجه به گستردگی بحث، در اینجا از پرداختن به پژوهش‌های مربوط به ساخت پاتریمونیال یا سلطانی دولت در تاریخ ایران که عموماً براساس نظریات و جامعه‌شناسی سیاسی ماکس وبر صورت گرفته است، خودداری و به پژوهش مستقل دیگری موقوف می‌شود. با وجود این، لازم است یادآوری شود که به تازگی به شکلی تأییدی و انتقادی برخی پژوهش‌های درخور توجه دربارهٔ تحلیل ساخت دولت در تاریخ ایران براساس الگوی پاتریمونیال و سلطانی صورت گرفته است؛ از جمله:
 - ابراهیم توفیق، «مدرنیسم و شبه‌پاتریمونیالیسم؛ تحلیلی از دولت در عصر پهلوی»، *جامعه‌شناسی ایران*، د. 7، ش 1 (بهار 1385)، صص 93-125.
 - عبدالله شهبازی، «سلطانیسم ماکس وبر و انطباق آن بر عثمانی و ایران؛ بررسی انتقادی»، *تاریخ معاصر ایران*، س 7، ش 25 (بهار 1382)، صص 75-95.
 - ناصر صدقی، *بررسی ساختار دولت سلجوقی براساس نظریهٔ نظام پاتریمونیال ماکس وبر*، رسالهٔ دکتری، استاد راهنما دکتر منصور صفت‌گل، استاد مشاور دکتر عباس منوچهری (دانشگاه تهران، 1386).

- محمدعلی همایون کاتوزیان، «نظام پهلوی در ایران» در *نظام‌های سلطانی*، گردآوری هوشنگ شهبابی و خوان لینز، ترجمه منوچهر صبوری (تهران: نشر شیرازه، 1380)، صص 369-412.
- عباس منوچهری، «کودتای سوم اسفند 1299 و سلطانیسم ایرانی»، *تاریخ معاصر ایران*، س 1، ش 4 (زمستان 1376)، صص 9-18.
2. والرشتاین به‌خوبی زمینه‌های شکل‌گیری و موضوعات علوم انسانی جدید اروپایی مانند علم اقتصاد، جامعه‌شناسی و سیاست را که هریک برای مطالعه و شناخت عناصر سه‌گانه جامعه نوپدید اروپایی از سده نوزدهم پدید آمدند، نشان داده است. به عقیده وی، علم اقتصاد برای مطالعه بازار به‌عنوان کانون فعالیت‌های اقتصاد جهانی سرمایه‌داری، علم جامعه‌شناسی برای بررسی جامعه مدنی و نظام اجتماعی جامعه بورژوازی و علم سیاست هم برای مطالعه دولت مدرن شکل گرفت. این امر در حالی صورت می‌گرفت که وقتی اروپاییان درباره جوامع غیراروپایی تحقیق می‌کردند، چون این عناصر سه‌گانه اجتماعی را در این جوامع مشاهده نکردند، در نتیجه سنت مطالعاتی مربوط به جوامع غیراروپایی را که عموماً جوامع آسیایی و آفریقایی بود، در شکل شرق‌شناسی شکل دادند که مردم‌شناسی و قوم‌شناسی عناصر شکل‌دهنده آن بودند. این علوم مختص مطالعه جوامع «بدوی»، «غیرمتمدن» و غیراروپایی بود (والرشتاین، 1388: 26-29).
3. نگاهی به چهارده «تز» کاتوزیان که همچون یک جعبه تحلیلی کاملاً کلیشه‌ای و ساده‌سازی‌شده در مقدمه تمام آثار وی تکرار شده است، نشان‌دهنده همان حاکم بودن تمام‌عیار نگاه دوقطبی مبتنی بر تضاد و تقابل تاریخی بین شرق و غرب و تسری عکس ویژگی‌های تاریخی مدرنیته اروپایی به تاریخ ایران و تحلیل ساختارهای اجتماعی و از جمله نقش و جایگاه دولت در تاریخ ایران براساس چنین الگوی تحلیلی برگرفته از ادبیات شرق‌شناسی است (ر.ک: همایون کاتوزیان، 1380: 7-25؛ همایون کاتوزیان، 1381: 7-10؛ همایون کاتوزیان، 1377 ب: 13-20).
4. مطابق آنچه در *کارنامه اردشیر بابکان* بیان شده (این اثر روایتی رسمی از اقدامات اردشیر در پایه‌گذاری نظام پادشاهی ساسانی و رسمیت دادن به آیین زرتشتی است)، مهم‌ترین دغدغه و هدف اساسی وی در تحقق بخشیدن به مقولات مذکور، مبارزه با «سرخدایان ایران‌شهر» بود؛ زیرا به عقیده او، جهت رسیدن به هدف اتحاد دین و دولت واحد «ایران‌شهر به یک خدایی بشاید» (ر.ک: *کارنامه اردشیر بابکان*، 113).
5. آثار فرهنگ سیاسی و ارزش‌های جامعه طبقاتی ساسانی در انحصار طبقات حاکم به‌ویژه خاندان‌های حاکم، دبیران و موبدان بود. ارزش‌های جامعه طبقاتی ساسانی به‌حدی در متون ساسانی قدرتمند و ریشه‌دار بود که کتابی مانند *کلیله و دمنه* هم که در اصل میراثی هندی بود و در عصر انوشیروان وارد جامعه ایرانی شده بود، با وجود انتقال به عصر اسلامی و ترجمه‌های عربی و فارسی از آن در فضای فرهنگ جامعه اسلامی، همچنان مبتنی بر تفکر سیاسی معطوف به ضرورت حفظ منزلت و جایگاه

طبقات اجتماعی شکل‌دهندهٔ نظام پادشاهی و مسئولیت پادشاه در حفاظت از چنین امری به‌عنوان مصادیقی از عدالت است. درحالی که در دورهٔ اسلامی، عملاً چنین سلسله‌مراتب و ارزش‌های متعلق به آن در نظام سیاسی و اجتماعی جوامع اسلامی و ازجمله ایران، موجودیت و اصالت خود را از دست داده بود (ر.ک: دهقانان، 1390: 96).

6. الگوی تحلیلی ساده‌سازی‌شده از تفاوت‌های ساخت دولت و جامعه در شرق و غرب و نسبت و رابطهٔ بین آن‌ها (علمداری، 1379: 174-177؛ آبراهامیان، 1387: 2-4) براساس تفکر شرق‌شناسی «دوپاره‌انگار» دربارهٔ تضاد شرق و غرب و مطرح شدن شرق به‌عنوان «آینهٔ معکوس غرب» (میرسپاسی، 1384: 15). درواقع، به‌منظور اثبات همین تضادهای ساختاری جوامع شرق و غرب بوده که در منابع و پژوهش‌های سیاسی موجود دربارهٔ جایگاه دولت در تاریخ ایران این تفکر شکل گرفت که در غیاب تجربیات تاریخی مربوط به دولت در اروپای فئودالی و سرمایه‌داری، دولت در تاریخ ایران شکلی دیوان‌سالار و متمرکز یا همواره متمایل به چنین ساختاری داشته و به‌واسطهٔ آن بر بخش‌های مختلف جامعه، ازجمله اقتصاد مسلط بوده است (ولی، 1380: 30-31).

7. البته، طرح این مباحث به‌معنای فروغلتیدن در عرصهٔ روی‌کردهای تحلیلی افراطی و یک‌جانبه به ادبیات و گفتمان شرق‌شناسی به‌منظور بی‌ارزش جلوه دادن آن و توجیه وضعیت تاریخی ایران و ازجمله ساخت دولت در آن نیست. همچنین، در اینجا مدعی نشان دادن واقعیت‌های مربوط به ساخت و موجودیت دولت در تاریخ ایران نیستیم؛ بلکه همسو با مسئلهٔ پژوهش حاضر، ادعایمان این است که بخش مهمی از دانش ما در مورد تاریخ ایران و به‌طور خاص ساخت، نقش و کارکرد دولت در تاریخ ایران بیش از آنکه مربوط به واقعیت‌ها و تجربیات تاریخی آن باشد، برگرفته از روی‌کردها، دیدگاه‌ها و خوانش‌های نظری مرتبط با قدرت و ایدئولوژی‌های رایج در چنین عرصه‌ای است. به همین سبب، ضرورت اساسی در دست‌یابی به شناخت معتبر از ساخت دولت در تاریخ ایران، قبل از رجوع به واقعیت‌های تاریخی چنین مقوله‌ای، شناخت آثار و منابع، و چارچوب نظری موجود است؛ زیرا هیچ شناخت تاریخی مقرون به واقعیت شکل نمی‌گیرد، مگر از دریچهٔ مفاهیم و الگوهای نظری تعریف‌شدهٔ واقع‌گرا و مقرون به تجربیات تاریخی موجود.

منابع

- آبراهامیان، یرواند (1387). «استبداد شرقی؛ بررسی ایران عصر قاجار» در *مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران*. ترجمهٔ سهیلا ترابی فارسانی تهران: نشر شیرازه.

- اشرافیان، ک.ز. و م.ر. آرنوا (2536). *دولت نادرشاه افشار*. ترجمه حمید امین. تهران: شبگیر.
- پطروشفسکی، ا.پ. (1344). *کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول*. ترجمه کریم کشاورز. ج 2. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران.
- _____ (1359). *ایران‌شناسی در شوروی*. ترجمه یعقوب آژند. تهران: نیلوفر.
- پیگولوسکایا، ن.و، آ.ی. یاکوبوسکی، آ.پ. پطروشفسکی و دیگران (1353). *تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی*. ترجمه کریم کشاورز. تهران: پیام.
- توفیق، ابراهیم (1390). «جامعه دوران گذار در گفتمان پسااستعماری؛ تأملی در بحران علوم اجتماعی در ایران». *مجله جامعه‌شناسی*. انجمن جامعه‌شناسی ایران. س 12. ش 1-2. صص 3-39.
- دهقانیان، جواد (1390). «بررسی کارکرد قدرت و فرهنگ سیاسی در کلیله و دمنه». *پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی*. دانشگاه اصفهان. دوره جدید. س 3. ش 1. صص 91-104.
- رستم‌وندی، تقی (1388). *اندیشه ایران شهری در عصر اسلامی*. تهران: امیرکبیر.
- سیف، احمد (1380). *استبداد، مسئله مالکیت و انباشت سرمایه در ایران*. تهران: نشر رسانش.
- صدقی، ناصر (1391). «تأملی در نگرش جامعه‌شناختی مارکسیستی به تاریخ ایران». *پژوهش‌های علوم تاریخی*. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران. س 4. ش 1. صص 133-152.
- علمداری، کاظم (1379). *چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت*. تهران: نگاه نو.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی (1374). «مسائل توسعه سیاسی در ایران؛ دموکراسی، دیکتاتوری یا حکومت استبدادی؟» در *چهارده مقاله در ادبیات، اجتماع، فلسفه و اقتصاد*. تهران: نشر مرکز.
- _____ (1377 الف). «جامعه کم‌آب و پراکنده؛ الگوی تحول درازمدت اجتماعی - اقتصادی در ایران» در *نه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخ ایران*. ترجمه علیرضا طیب. تهران: نشر مرکز.
- _____ (1377 ب). «حکومت خودکامه: نظریه‌ای تطبیقی درباره دولت، سیاست و جامعه ایران» در *نه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخ ایران*. ترجمه علیرضا طیب. تهران: نشر مرکز.

روی کردهای نظری دربارهٔ ساخت و کارکرد اجرایی ... ناصر صدقی

- _____ (1380). *دولت و جامعه در ایران (انقراض قاجار استقرار پهلوی)*. ترجمهٔ حسن افشار. تهران: نشر مرکز.
- _____ (1381). *اقتصاد سیاسی ایران (از مشروطیت تا پایان سلسلهٔ پهلوی)*. ترجمهٔ سعید نفیسی و کامبیز عزیزی. چ 8. تهران: نشر مرکز.
- *کارنامهٔ اردشیر بابکان (1378)*. ترجمه و تعلیقات دکتر بهرام فره‌وشی. چ 2. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- فرنیغ دادگی (1380). *بندِ هِس*. گزارندهٔ مهرداد بهار. چ 2. تهران: توس.
- فشاهی، محمدرضا (1360). *تکوین سرمایه‌داری در ایران*. تهران: گوتنبرگ.
- میرسپاسی، علی (1384). *تأملی در مدرنیتهٔ ایرانی ما*. ترجمهٔ جلال توکلیان. تهران: طرح نو.
- نعمانی، فرهاد (1358). *تکامل فئودالیسم در ایران*. تهران: خوارزمی.
- والرشتاین، ایمانوئل (1388). *مقدمه‌ای بر تحلیل نظام‌های جهانی*. ترجمهٔ حسین عسگریان. تهران: مؤسسهٔ فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- ورداسبی، اباذر (1354). *علل کندی و ناپیوستگی تکامل جامعهٔ فئودالی ایران*. تهران: چاپار.
- ولی، عباس (1380). *ایران پیش از سرمایه‌داری*. ترجمهٔ حسن شمس‌آوری. تهران: نشر مرکز.
- وینسنت، آندرو (1381). *نظریه‌های دولت*. ترجمهٔ حسین بشیریه. چ 3. تهران: نشر نی.
- یارشاطر، احسان (1373). *تاریخ ملی ایران، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی ساسانیان*. پژوهش دانشگاه کمبریج. گردآورنده احسان یارشاطر. ترجمهٔ حسن انوشه. چ 3. چ 2. تهران: امیرکبیر.